دانش اصول و وضع درسى آن در حوزه نجف

آيت اللّه شيخ بشير نجفى

آيت اللّه شيخ بشير نجفى, يكى از مراجع دينى حوزه علميه نجف اشرف است كه مراتب علمى را نزد عالمان بزرگ آن ديار به پايان برده و صاحب آثارى همچون: رساله نفى بقا بر تقليد ميت است. متن حاضر, گفت وگويى است با ايشان درباره حوزه نجف, سطح علمى و برنامه هاى آموزشى آن.

(پژوهش و حوزه)

پژوهش و حوزه: با سپاس از شما كه وقتى را در اختيار ما گذاشتيد. به عنوان اوّلين پرسش بفرماييد كه نظر شما در مورد توسعه مباحث علم اصول چيست؟

ْ بسم اللّه الرحمن الرحيم. فزونى يافتن مباحث علم اصول, بيانگر گسترش و توسعه علم است كه در هر علم نظرى تا وقتى كه باب اجتهاد مفتوح است و عمل اجتهاد جارى است و عقول كار مى كند و انديشه مى نمايد, طبيعى است. اگر اين وضع پيش نيايد, بيانگر آن است كه در اين علم, متفكر و عالمى نيست ; پس وجود توسعه, گسترش و افزايش علم اصول و فقه, نتيجه طبيعى باز بودن باب اجتهاد ـ نزد اماميه اثنا عشريه ـ در اصول, فقه و ديگر دانش هاى نظرى است كه استنباط, متوقف بر آن علوم است. هميشه اين توسعه و گسترش پيش مى آيد ; امّا عالمان و اهل فن بايد در راه گزيده گويى و چكيده كردن بكوشند و مطالب مهمى را كه علماى بزرگوار بدان رسيده اند به چنگ آورند تا اين مطالب, مورد نظر و عنايت آيندگان و محققان قرار گيرد. چنان كه صاحب كفايه (با گزيده نويسى تمام اصول در كفايه) انجام داد و اين پس از آن بود كه علم اصول بسيار گسترش يافت و كتاب هاى مفصّلى در اين باره نوشته شد ; مانند هداية المسترشدين شيخ محمد تقى اصفهانى, فصول, قوانين, اشارات الاصول و عناوين الاصول. كفايه در واقع خلاصه و فهرستى از كتاب هاى مفصلى است كه در علم اصول و غير آن نگاشته شده است.

هنگامى كه علم اصول بسيار گسترش يافته بود, صاحب كفايه در اواخر عمر خويش و پس از آن كه چند دوره اصول را تدريس كرد و شمار بسيارى از عالمان را تربيت نمود, چكيده و زبده مباحث خويش را با عنوان كفاية الاصول تأليف كرد. البته هدف از اين كار, محدود كردن انديشه اصولى ها يا تعيين حدّ و مرز براى گسترش اصول نبود, بلكه سروسامان دادن و مختصر نويسى و تلخيص مطالبى بود كه انديشه پيشينيان و متقدّمان بدان جا رسيده بود. پس از اين, راه براى مباحث ديگر گشوده شد و الان مباحث علم اصول گسترش يافته و در اين باره كتاب هاى بسيارى نوشته شده است و مى بايست كسى افكار و انديشه هاى متأخران بعد از صاحب كفايه و معاصران وى را تلخيص و گزيده نويسى كند تا متن و اثر ديگرى پديدار گردد.

به نظر من آنچه صاحب كفايه نوشته است, كفايت مى كند. تا كنون كسى نتوانسته است مانند اثر ايشان را بنگارد و على رغم آن كه بنده و ديگران اشكالات و بحث هايى داريم و چه بسا بسيارى از نظريه هاى صاحب كفايه را نپذيريم ; مانند تقسيم دلالت به تصورو تصديق, تقسيم حكم به كلى و جزئى و مطالب ديگرى از اين دست, امّا اين بدان معنا نيست كه من جايگزينى براى اين كتاب سراغ داشته باشم. جمله اى در نجف اشرف معروف است كه:

ثــلاثــة لـيــس لـهـا نـهـايـة

الرسائل و المكاسب و الكفاية

تا كنون ـ به نظر قاصر بنده ـ از متأخران كسى نتوانسته اثرى بياورد كه ما را از كفايه بى نياز كند.

بى شك گسترش, توسعه و فربه شدن مباحث در هر علم نظرى كه باب اجتهاد و استنباط در آن باز است, امرى طبيعى به نظر مى رسد; اما گاه برخى اشخاص, علم اصول را از مطالبى كه بدان نيازى نيست ـ مثل برخى مباحث فلسفى ـ پيراسته نمى كنند كه از شمار اينان محقق اصفهانى است. البته درباره ايشان شهادت مى دهم كه وى در نوشته ها و دقت علمى اش, يگانه زمانش بود. او بين تطهير و تزكيه نفس كه داراى مرتبه بسيار بالايى بود و وسعت فكر و نظرى كه خداى سبحان بدو عطا كرده بود, جمع نمود. من هميشه مى گويم از شگفتى زمان يا از بى ارزشى دنيا نزد خداى سبحان است كه مانند صاحب كفايه يا مثل شيخ انصارى و محقق اصفهانى از اين دنيا رحلت كنند و مثل شيخ بشير نجفى در دنيا بمانند. آنان از دنيا مى روند و نزد رفيق اعلى در بهشت جاودان مى مانند ; اما دنيا براى امثال ما مى ماند كه بازيچه ما باشد.

محقق اصفهانى عاشق معقول بود و اين ,او را وا مى داشت هر جا بهانه و مجالى ـ گرچه اندك ـ مى ديد, وارد مطالب معقول شود و معقولات را با اصول بياميزد.

آن كس كه در فهم و ادراك مانند ايشان باشد, مى تواند آن دو (اصول و معقول) را از هم جدا سازد. از اين رو از استاد آيت اللّه ابوالقاسم خويى كه از شاگردان برجسته محقق اصفهانى بود, نقل شده است كه از ايشان درخواست شد مطالب محقق اصفهانى را بازگو كند. آيت اللّه خويى گفت: (مطالب ايشان عالى است و احدى از كسانى كه در بحث من حاضر مى شوند, نمى توانند آن مطالب رابفهمند, از اين رو آن را براى هوشمندانى از نسل هاى آينده مى گذارم).

پس مى توان بسيارى از مطالب اصولى را از بسيارى مسائل فلسفى جدا كرد, اما قسمتى از معقولات بايد در علم اصول باشد. به نظر ناقص و گمان نارساى بنده, كسى نمى تواند علم اصول را كه دانشمندان بزرگ و نيك انديشان ما بدين مراتب والا رسانده اند, فرا گيرد و بفهمد مگر آن كه در مبادى فلسفى ثابت قدم و راسخ بوده, دست كم بتواند منظومه سبزوارى و قسمتى از امور كلى اسفار را تدريس كند. اين پيشنهاد در واقع, كمترين نياز دانش پژوه به معقولات است. از باب مثال: بحث قطع را كه شيخ انصارى مطرح كرده است. انسان نمى تواند آن را بفهمد مگر آن كه مقدارى از معقول را بخواند و بداند ; اما اين كه خواندنش زمان مى برد و باعث عقب افتادگى مى شود, حرف درستى است و چاره اى نيست. بلكه اگر كسى مى خواهد خيلى زود هنگام و سريع خود را مجتهد بخواند مى تواند براى خودش بنويسد كه مجتهد است. چنان كه برخى پيش تر اين كار را كردند و مقابل اسمشان نوشتند كه ـ العياذ باللّه ـ آنان پيامبر يا امامند! به نظر قاصر بنده اجتهاد مطلق, تحفه اى كمياب و عطر نفيس و گرانبهايى است.

پژوهش و حوزه: گفتيد كه گسترش مباحث امرى طبيعى است وغالباً كسى مانند صاحب كفايه مى آيد و آن را تلخيص مى كند; اما آيا خلاصه كردن اين حجم وسيع از مباحث در كتابى كوچك, منجر به ضايع شدن بسيارى از مسائل مهم نمى شود ؟

ْ و لارطب و لا يابس إلا فى كتاب مبين. هر ريز و درشتى در كتاب مبين وجود دارد و اين شدنى است ; چون زبان عربى, قابليتى شبيه اعجاز دارد كه شايد از ويژگى هاى اين زبان باشد كه مى تواند مطالب بسيارى را در جمله اى كوتاه بيان كند. شهيد ثانى مى گويد: (هزار فرع فقهى را از فرمايش لاضرر و لاضرار رسول اعظم استنباط مى كنم) ; اما به كسى نياز است كه اين قفل ها و گره ها را بگشايد تا دُرها و مطالب را بيرون بكشد. يكى از ياران امام امير مؤمنان(ع) ايشان را چنين توصيف مى كند: (دانش از هر جانب او فوران مى كند). مى بايست كلام چنين باشد تا (خير الكلام ما قل ّ و دل ّ) بشود. نه قصور (و نارسايى) در آن باشد و نه تقصير و زياد گويى.

پژوهش و حوزه: فرمايش شما در مورد دروس دوره سطح خوب است ; اما آيا نسبت به بحث خارج, تلخيص و حذف مباحث ايجاد اشكال نمى كنند.

ْ به نظر من پس از خلاصه كردن علم اصول, دوره اصولى بحث خارج, در ده سال تمام مى شود ; زيرا بحث خارج تحقيق مطالب است نه توسعه و گسترش آن ; مثلاً على رغم وجود مجتهد مطلق, كمتر شاگردى موفق مى شود دوره كامل فقهى را بگذراند. پيشنهاد من آن است كه طلبه وارد درس خارج نشود, مگر زمانى كه بتواند تدريس كند, بلكه چندين بار كتاب هاى حوزه سطح مثل كفايه و مكاسب را تدريس كرده باشد تا وقتى استاد مثلاً در مقدمه واجب مى گويد: قيل كذا و قيل كذا بداند يا بتواند قائل و گوينده را بشناسد ; اما اين طور افراد خيلى كمند. آرزو دارم آن كسانى كه در راه علم هستند, عالم و عامل حقيقى و از ياران بالفعل امام(ع) باشند; زيرا خداوند فرشتگان معصوم را در خدمت علم و طالبان آن قرار مى دهد.

پژوهش و حوزه: اگر امكان داشته باشد وارد بحث اصول عرفى و اصول عقلى يا فنّى شويم; به نظر شما تفكيك ميان اين دو لازم است ؟

ْ به اين مطلب اشاره داشتم كه مى بايست مباحث عقلى را كه نيازى به آن نداريم, خلاصه كنيم; گرچه طلبه چاره اى ندارد كه مقدارى از آن ها را بخواند. ازباب مثال وقتى يكى از برادران پرسيد: چگونه قطع مى تواند طريقى و موضوعى باشد, پاسخ او را تا آن جا كه مى فهمم دادم و گفتم: پسرم! بايد اين طور اشكال كنى كه متعلق حكم و موضوع حكم مى بايست مصب ّ حكم و متّصف به حكم باشد و حكم وصف آن باشد ; اما قطع جز در ذهن, وجودى ندارد. پس چگونه معقول است قطع موضوع حكم باشد؟! آيا كسى كه اصلاً معقول نخوانده بلكه فقط خلاصة المنطق خوانده, مى تواند اين مطلب را بفهمد؟ شيخ انصارى مى گويد: (معلوم البولية نجس) ; علم, وجودى ذهنى است و بول در خارج و واقع است. چگونه ممكن است بول با قيد ذهنى موضوع باشد؟ آيا قطع مى تواند نجس باشد؟ بنابراين, حل اين سخنانِ مشكل و معماگونه چگونه با صرف خواندن خلاصة المنطق ممكن است و حال آن كه عقل و خِرَد طالبان علم بايد گسترده تر بوده و براى اين گونه پرسش ها باز و آماده باشد.

پژوهش و حوزه: برخى فقها معتقدند مسائل فقهى نيازمند برخى قواعد اصولى اند, نه به همه آن ها. آنان اين گونه قواعد اصولى را در ضمن آن مسائل فقهى مطرح مى كنند; اما شايد بخواهند گستردگى مباحث اصول را محدود كنند يا علم اصول را از اين كه دانش فنى صرف باشد, بيرون آورند. شما با اين شيوه موافقيد ؟

ْ قواعدى كه علم فقه بدان نيازمند است, دو گونه است:

نخست, آن هايى كه در موارد محدودى و در بابى خاص يا فروعى معيّن به كار مى آيند ; مانند (قاعده امكان) و (اصالة الطهارة) كه مى توان اين گونه قواعد را از اصول بيرون برد و در فقه داخل كرد; نيز مانند قاعده (الأقرب يمنع الأبعد) در باب ارث. همچنين (مايضمن بصحيحه يضمن بفاسده) در فقه. فقيه به اين گونه قواعد در ابواب معيّنى نياز دارد و مى تواند در آن باب ها قواعد را مطرح كند و در همان باب, از آن قواعد, نتايج را برگيرد.

دوم, قواعدى است كه در تمام فقه يا در اغلب موارد فقهى بدان ها نياز است; مانند استصحاب, برائت, حجيت خبر واحد, حجيت شهرت, حجيت اجماع و نظاير اين ها يا برخى مباحث الفاظ همچون: (صيغه امر ظاهر در طلب است يا وجوب). به اين امور, از آغاز تا انجام فقه نيازمنديم. در هر مورد ما نيازمند اين قواعديم و معقول نيست كه فقيه در هر مسئله اى به تفصيل بدين مباحث بپردازد. در اين صورت مى بايست نتايج اين قواعد را به صورت مستقل و از باب مقدمه علم فقه به دست آورد و نمى توان براى هر طلبه جديدى آن ها را بحث كرد.

بله, در گذشته علم اصول نسبتاً مختصر بود و عالمان گذشته به بحث قواعد اصول به عنوان مقدمه اى براى علم فقه اكتفا مى كردند. صاحب معالم تعريف علم اصول را نياورده, فقه را تعريف كرده, چون كتابش مقدمه موسوعه و مجموعه اى فقهى بوده است. نيز صاحب حدائق كه از قواعد اصولى, از باب مقدمه بحث كرده است. همچنين برخى ديگر از علما مثل ابن ادريس كه تنها به برخى مسائل علم اصول اشاره كرده اند ; لكن با همه تلاش علماى صالح ما, علم اصول به اين اندازه كه الآن در متون و كتب مشاهده مى شود, نبود. چنان كه علوم فلسفى نيز پيش تر بسيار مختصر بود. از اين رو گفته مى شد: (معلم كسى است كه تمامى دانش ها را بداند) اما اكنون با گستردگى علوم, آيا كسى مى تواند تمامى دانش ها را بداند؟! در گذشته برخى اعتقاد به اين نظريه اى كه گفتم داشتند; اما الآن اصول, علمى مستقل شده كه مبادى, مقدمات, مباحث و نتايج خود را دارد.

پژوهش و حوزه: مقصودمان اين نبود كه هر كس بخواهد در مباحث اصولى دقت نظر كند, لازم است صرفاً وارد ابحاث عقلى شود; بلكه مرادمان اين است كه مثلاً تحليلات دقيق و باريكى را كه محقق اصفهانى مطرح مى نمود, آيت اللّه بروجردى مطرح نمى كرد و اين غير از گسترش و توسعه است.

ْ فرمايش شما درست است. ريزبينى و دقت, يك چيز است و گسترش, چيز ديگر ; اما مى توان نظريه ها را با عبارت مختصر مطرح كرد ; مثل حذف مطالب غير مهم و بسنده كردن به اصول مهم. مشكل اين است كه آنچه به نظر شما مهم است, چه بسا به نظر ديگران مهم نيست. چنان كه در بحث مشتق يا بحث مقدمه واجب گفتيم ; اما مى توان دُرها را از صدف بيرون كشيد و زوايد را حذف كرد. مقصود از درس خارج و تدريس كتاب هاى اصولى, عبور و گذر نيست, بلكه تربيت دانش پژوه و طلبه و خلق انسانى اصولى است كه پيش تر بشرى عادى بود. نيز هدف, بنيان ساختارى جديد در عقل و خِرَد جوينده علم است.

پژوهش و حوزه: برخى معتقدند, توسعه و گسترش دانش اصول, نتيجه پيوستن برخى مسائل است كه در فقه ثمره عملى ندارد. نظر شما در اين باره چيست ؟

ْ گاه بسيارى از عالمان اتفاق نظر دارند كه مسئله اى معيّن, بى فايده است ; در حالى كه فوايد بسيار دارد ; مثل آنچه پيش تر در بحث مشتق گفتم. بسيارى مى گويند اين بحث, خالى از مطالب يا برخى (تنبيهات) است كه صاحب كفايه و ديگران در بحث مشتق ذكر كرده اند ; مثل بسيط يا مركّب بودن و يا فرق مشتق لغوى و صرفى. گاه طلبه مى پندارد اين بحث ثمره اى ندارد ; اما چه بسا كسى جز من بيايد و فايده اين مباحث را ثابت كند. در اين صورت, مسائلى كه بحث مى شود فايده دارد يا ندارد, بايد در علم اصول باقى بماند ; اما مسائلى كه علما اتفاق نظر دارند كه فايده اى ندارد ـ البته اگر چنين مباحثى يافت شود ـ بايد از علم اصول حذف شود.

پژوهش و حوزه: در دوره اصولى كه تدريس كرده ايد يا نوشته ايد, به نظر شما كدام بحث ها, علمى صرف و زايد بود و كدام مباحث عملى و كاربردى؟

ْ هيچ كدام از ابحاث موجود در كفايه را نمى توانم ترجيحاً ترك كنم, بلكه همگى لازم است. اين نظر قاصر بنده است.

پژوهش و حوزه: به نظر شما ويژگى هايى كه بايد كتاب هاى درسى حوزه دارا باشند, كدامند؟

ْ بسيارى اوقات, طلاب عزيز بين شيوه درسى كه در حوزه هاى علميه نجف و قم عمل مى شود, و شيوه دانشكده و دانشگاه ها كه در دنيا رعايت مى شود, خلط مى كنند و معتقدند در دانشگاه ها كتاب و شيوه هاى آسان و غير پيچيده اى وجود دارد كه در زمان كوتاهى مى توان به آسانى آن ها را گذراند ; اما ما بايد سال هاى سال منتظر بمانيم تا برخى كتاب ها يا كمى از محتواى كتاب هاى موجود حوزه هاى علميه را بفهميم. علت خلط آن است كه برخى طلاب مبتدى مثل من, نتوانسته اند ميان هدف و شيوه حوزه هاى علميه و دانشگاه فرق بنهند. هدف از شيوه درسى مطرح در دانشكده ها و دانشگاه ها اين است كه دانشجويان, دستاوردهاى دانشمندان گذشته را در علوم جديدى چون: تاريخ, جغرافيا و شيمى فراگيرند تا پس از فارغ التحصيل شدن, به گسترش و پيشرفت و ارتقا به مراتب بالاتر دست زنند و از اين مرحله به مراحل ديگر ترقى نمايند. دانشجويان علاقه اى به زبان و واژه ها و تعبيراتى كه دانشمندان گذشته به كار گرفته اند, ندارند ; مثلاً در رياضيات اصطلاحات مشكلى به كار گرفته مى شد; اما اكنون آن ها را تبديل به تعبيرات آسان ترى كرده اند. گرچه همان مطالب است و حتى مطالب جديد ديگرى را افزوده اند. به دليل آن كه زبان وشيوه تكلم و روش سخن گفتن در هر زبانى, هر از چندگاه و با گذشت زمان دگرگون مى شود, به گونه اى كه در يك وقت كلام روشن بود; امّا پس از گذشت زمان, مجمل و سخت مى شود. در نتيجه در هر مقطع زمانى نيازمند تغيير روش است.

اما هدفى كه طلاب حوزه هاى علميه در پى وصول به آن هستند, فقط رسيدن به مطالبى نيست كه علماى گذشته بر آن دست يافته اند, بلكه هدف, رسيدن و فراگيرى و فهم وادراك مطالبى است كه در قرآن آمده و ائمه اطهار(ع) آن ها را چهارده قرن پيش روايت كرده اند. ما مى خواهيم همان مطالب و علومى را كه هنوز با آن تعبيرات مانده است, بفهميم و نمى توان بدين آموزه ها و مطالب رسيد, مگر آن كه طلبه چندين امر را تمرين و ممارست كند:

امر نخست, آن است كه بر سخن گفتن و فهم و ادراك و فراگيرى ادبيات و زبانى كه متداول يا شايع در آن زمان بوده است, تمرين كند. منظورم زبان قرآن و روايات است. زبان عصر امير مؤمنان(ع) و عصر امام صادق(ع) و امام باقر(ع) و امام كاظم(ع). همان زبانى كه در زمان بنى اميه و بنى العباس رواج داشت; اما اگر خواستيم كتب درسى آسانى نگارش كنيم, بايد به زبان و ادبيات خاص هر زمان باشد, نه به زبان گذشتگان وگرنه پيچيده و نا آشكار خواهد گشت ; چون كلام روشن اين زمان غير كلام روشن زمان گذشته است. قرآن نزد اُمّى ها (درس نخوانده ها) كه گربه مى خوردند و آب گل آلود مى نوشيدند و آدم هايى فرومايه و پست بودند, (آن گونه كه حضرت زهرا(س) در خطبه شريفش مى فرمايد) روشن و واضح بود. گرچه بر الاغ سوار مى شدند و در تنگنا مى زيستند; زبان قرآن را مى فهميدند ; ولى من و شما اكنون اگر بخواهيم چيزى بفهميم, از لغت نامه و قواعد بديع و معانى و غيره كمك مى گيريم. در اين صورت كتاب هاى درسى كه بدان زبان نوشته شده اند, چگونه بايد باشند؟! اين مطلب روشن است.

امر دوم, آن است كه بايد طلبه بكوشد از مطالب بسيارى كه در عبارت مختصرى گنجانده و نهفته است, استفاده كند. اين شيوه در قرآن وجود دارد: لارطب ولا يابس إلا فى كتاب مبين. شهيد ثانى هزار فرع فقهى را از حديث لاضرر و لاضرار استخراج كرده است. شايد آنچه ما استنباط نموده ايم, كمتر از واقع بوده و آنچه بر ما پوشيده ماند است, بيش از مقدارى باشد كه بر آن دست يافته ايم. پس بايد اين كتاب ها بدين اسلوب باشد ; يعنى با عبارت مختصر كه مطالب بسيارى را در بر دارد.

سومين امر كه شايسته است در كتاب هاى درسى باشد, آن است كه از طالب علم بخواهند درباره هر سخن و كلمه اى بينديشد و بر هر مطلب و كلمه اى درنگ كند و به شتاب از مطلبى به مطلب ديگرى نرود. مانند كسى نباشد كه قرآن مى خواند و از آن چيزى نمى فهمد. درس خواندن اين گونه نيست و طلبه بايد ممارست داشته, كلمه به كلمه تأمل كند و بينديشد.

پژوهش و حوزه: آيا معتقديد شيوه درسى موجود در قم و نجف, شيوه اى است كه بيان كرديد ؟

ْ من نمى توانم درباره شيوه قم مناقشه كنم; اما در مورد حوزه علميه نجف, شيوه موجود را برايتان عرض كردم.

پژوهش و حوزه: آيا كتاب هاى معالم و قوانين در نجف خوانده مى شود ؟

ْ من چهار دوره قوانين درس داده ام.

پژوهش و حوزه: رسائل و كفايه چطور؟

ْ اين دو كتاب از اوّل تا پايان در نجف خوانده مى شود.

پژوهش و حوزه: به نظر شما اين كتاب ها كامل است و نياز به تغيير ندارد؟

ْ فعلاً اين كتاب ها جايگزينى ندارد.

پژوهش و حوزه: نظرتان در باره اصول فقه مرحوم مظفر چيست؟

ْ مضـت الدهـور و مـا أتيـن بمثلـه ولقـد أتـى فعجـزن عـن نظــراتـه;

[سال ها گذشت و مانند او را نزادند/گرچه زنان آمدند اما ناتوان از زايش مانند اويند]

اين شعر در ستايش سيف الدوله است و من در مورد كفايه و رسائل و اصول فقه آن را مى خوانم. مظفر, نگارنده كتاب اصول فقه مى گويد: (كتابش پر كردن جاى خالى و حلقه وصل بين معالم و كفايه است). وقتى خود ايشان به ضرورت معالم و كفايه اعتراف دارد, چگونه مى توان گفت كتاب ايشان (اصول فقه) ما را از معالم و كفايه بى نياز مى كند؟!

پژوهش و حوزه: به نظر شما اگر بخواهيم كتاب هاى جديدى را به جاى كتب درسى موجود در حوزه جايگزين كنيم, نويسنده اين كتاب ها چه خصوصياتى را بايد داشته باشند؟

ْ به نظر من, علاوه بر سه نكته اى كه در سؤالات قبل در مورد ويژگى هاى كتب درسى حوزوى ذكر كردم, بايد نويسنده, تسلط بر مطالب درسى به طور كامل داشته باشد. علاوه بر اين, بتواند مطالبى را كه ـ مثلاً ـ شيخ انصارى در يك صفحه نوشته است او در دو يا سه سطر بنويسد. از همه مهم تر اين كه به نفس طاهر و پاك و توفيق الهى نياز دارد. نقل است كه مادر شيخ انصارى هيچ گاه بدون وضو به او شير نداده است.

پژوهش و حوزه: به نظر شما طلبه اى كه مى خواهد وارد دروس خارج شود و طلبه قوى هم باشد, چه خصوصيتى بايد داشته باشد؟

ْ بايد حداقل دو دوره اين سه كتاب رسائل, مكاسب و كفاية را تدريس كرده باشد; اما كتب قبل از اين سه كتاب, نظير معالم را حداقل 5 دوره بايد تدريس كرده باشد. اين اقل چيزى است كه يك طلبه درس خارج خوان بايد انجام داده باشد.

پژوهش و حوزه: حضرت عالى چه انتظارى از طلاب درس خارج داريد؟

ْ طلبه درس خارج بايد پيش از آن كه خدمت استاد برسد, بتواند اقوال و ادله را از منابع استخراج كند, طلبه بايد ـ گرچه كم ـ توان اعتراض و اشكال بر اقوال داشته و بتواند مناقشه استاد را بفهمد كه آيا درست بوده يا نه. بايد پس از حضور در بحث خارج, با يكى از رفقايش تفكر و تأمل داشته, و پس از مراجعه به مصادرى كه استاد معرفى كرده مباحثه كند. سپس اگر مى تواند, آن بحث را بنويسد, هر چند برخى مطالب استاد ابتكار و حرف تازه اى باشد. البته من شديداً مخالف نوشتن در هنگام تدريسم, بلكه بايد طلبه مقابل استاد, مانند آهن ربا باشد كه آهن را به سوى خود جذب مى كند. حتى بايد چشم در چشم استاد بدوزد و دقت نظر داشته, متوجه حركات و سكنات و فراز و نشيب صداى استاد باشد; زيرا (آهسته يا بلند سخن گفتن) نشانگر اهميت يا عدم اهميت مطالب است. نوشتن, ضبط و تثبيت گفتار استاد است, در حالى كه گفتيم بحث خارج, ضبط آنچه استاد مى گويد نيست, بلكه تحقيق و ارزيابى فرمايش استاد لازم است. طلبه نبايد در طرح اشكال, بر استاد پيشى بگيرد و قطع سخن او ناپسند است. به نظرم اين كارى نادرست است. از اين رو من اغلب از استاد سؤال نمى كردم, مگر به ندرت ; چرا كه استاد بعد از پرسش, يكى از اين دو كار را انجام مى دهد: يا جواب درست تحقيقى را به بعد موكول مى كند و يا مى كوشد مرا ساكت نمايد. بنابراين, قطع كلام استاد بى فايده است و من استفاده اى از آن نمى برم, بلكه وقت استاد و طلاب را بى فايده مى گيرم. اميدوارم طلبه ها از اين كار دورى كرده, هدفشان فهم و يادگيرى باشد. اشكال و مناقشه يا بايد پيش از درس باشد ـ اگر فرصت آن داده شود ـ يا پس از درس, گرچه در روز بعد.

پژوهش و حوزه: با تشكر مجدد از حضور شما كه دعوت ما را براى انجام اين گفت وگو پذيرفتيد. در پايان اگر سخنى داريد بفرماييد.

ْ از خداى سبحان تمنا دارم, اين جلسه خالصانه براى خداى سبحان باشد و هدف دنيوى يا مادى در آن نباشد, و الحمد للّه رب العالمين.